شق القمری دیگر

آن شب چشم بیدار علی تا شکافته شدن فجر،خفته نیافت.آنگاه که فجر شکافته شد،دوباره زمان لقاء با خدا فرا رسید.دوباره محراب مسجد کوفه انتظار دیدار با یار خدا را می کشید.آنگاه که بانگ الله اکبر در سماوات هفتگانه پیچید،دوباره آب وضو بر چهره ماه کوفه نمایان شد.مهتاب راه را به سوی مسجد کوفه نورانی کرده است.مرغان سحری شیون می کنند گویا که حادثه ای در راه است.با هر قدم علی به سوی در، شیون و فریاد غاز ها بلند تر می شود.جلوی راه علی را می گیرند تا مانع لقاء او با محراب مسجد شوند.آنگاه که دست شاه عرب بر در می خورد،دست در دامن مولا می زند در و سائل گذشت و نگذشتن می شود.این چه سر الهی است که نهی می کند ماه را از دیدار با مهتر.ندایی از آسمان بر مرغان بر می آید که ماه بار دیگر شکافته خواهد شد اما نه با دستان رسول نبوی بلکه با تیغ تیز عربی.انوار ربانی بر محراب فرود آمده اند و آن را چنان شمس الضحی فروزان و درخشان کرده اند.علی در میان انوار الهی در حمد خالق و خضوع و ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت در پس او،در رکوع و در سجود.نماز فجر برپا می شود و نمازگزاران در صفوف پی در پی به دیدار پروردگارشان می روند.مسجد کوفه در کلام علی مدهوش و سرگشته شده و سماوات در مدح او مست شده.آنگاه که علی در محراب بر سجود آمد،ندایی از بارگاه اعلی فرا می رسد و ندا می کند اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ.ناگهان تیغ زهرآگین بر فرق ماه فرود می آید و محراب غرق در خون می شود.آن محراب چون دشت لاله شده بود که فلق بر آن می تابید.در آن دم بال ملائکه و مرغان شکست،آسمان و زمین به شیون و ناله در آمدند و بر دیدگان مومنان نهری از اشک جاری شد.در آن هنگامه فرشتگان سر از سجود برداشتند و نماز ها را بشکستند و در آن زمان صفوف ملائکه از هم گسست.ملائکه بر گرد آن محراب خونین حلقه زدند و گریستند و ذکر یا حق گفتند و رَبَّنَا .مسجد کوفه در آن هنگامه مدهوش تر از هر زمان با خود زمزمه می کرد:«که آیا این ساجد، همان علی مه روی است که در دامان خونین من آرمیده؟همان شیر خدا،شاه عرب؟همان کس که الفت داشت با دل تار شب؟» در آن ظلمت صبحگاهی، همه در سجود بودند و هیچ کس ظلمت را ندید،جز یکی.آنگه که ستارگان کم نور تر از هر زمان بودند،مهتاب شاهد آن ماجرا بود.نور ماه همه جا را فرا گرفته بود و همه چیز روشن.ملائکه آن چنان راه مسجد تا خانه را نورانی کرده بودند گویی که خورشید ظهر بر راه تابان است.در آن خیل عظیم ملائکه،جبرئیل نیز حاضر بود.جبرئیل پهلوی خونین ماه را بر گرفته بود و او را تا بسترش همراهی کرد.ندا از زمین بر آسمان رفت و بر محمد نازل شد و بشارت داد که ای محمد بزودی تنی دیگر از آن پنجتن بر تو خواهد پیوست.ناگه دیدگان نبی اکرم گریان شد و حالش پریشان شد و در دلش غوغا برپا شد.اهل آسمان ها و زمین همگی گریان و هراسان بودند و بر لبشان ذکر رَبَّنَا جاری بود و اندر قلب هایشان سکینه پریشان حال.بر گرداگر شهر این کلام روان شد که کدام اند ماهر طبیبانتان،حکیمان و آزموده عطارانتان.فقیران و مساکین بر در خانه ها می کوفتند،به دنبال طبیبی برای آن کس که حتی در حضور خداوند کریم،صدقه می داد بر پیری فقیر.در آن همهمه حتی،مرغان نیز آوازشان به دنبال طبیب بود،یتیمان نیز ناله شان به دنبال طبیب بود و حتی ابرها بارانشان به دنبال طبیب بود.ندای أین الاطباء به گوش طبیب مجربی رسید که پیرو کلیم الله بود.آن چنان به سوی بستر علی شتافت که آهوان از آن عاجز شدند.در پشت در زنان و کودکان،مردان و پیران،پریشان و گریان و مرغان در سر در خانه آشفته حال و شکسته بال، در پی چاره آن طبیب نامدار.مهتاب دوباره آمد و چهره آشفته کوفه را نور باران کرد.دیدگان همگان بر در خانه علی دوخته شده بود تا شاید لحظه لقاء فرا رسد.به ناگه در خانه گشوده شد و طبیب از خانه بیرون گزید.دستان یتیمان بر دامان او آویخته شد،رهروان علی پرسان از حال علی،مرغان نغمه گویان در وصف حال علی.در آن دم اشک بر دیده طبیب جاری شد و به کلام درآورد که همانا من از درمان دوست عاجز شدم،بی گمان که درمان هم ازوست.ناگهان ماه بی نور شد و ستارگان خاموش شدند.آسمان به غرش درآمد و میغ ها گریان شدند.نخل های باغ فدک آشفته حال به رکوع درآمدند و فرشتگان در برابر پروردگارشان به سجود.فرشته وحی بر بر بستر نازل شد تا تسکین دهد درد های بی درمان علی،ملائکه در درگاه خدا می طلبیدند از دوست درمان علی.شب تار و بی ماه کوفه دیگر مناجات علی را نمی شنید،مسجد کوفه دیگر میزبان او نبود،یتیمان عرب دیگر چهره پوشیده پدرشان را نمی دیدند.آن شب دیگر کلام شیوای خدا بر آسمان جاری نبود.آیه يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ دیگر در وصف حال علی نبود.در آن شب بی مهتاب،همه بیدار و هشیار از پروردگارشان شفای علی را خواستار بودند.خانه های مساکین و فقیران چون بارگاه اعلی،غرق در ذکر و دعا بود.آن شب دوباره سفره های فقرا خالی بود،یتیمان چشم دوخته به در تا پدر بیاید،اما پدر بینار و پریشان حال است و ناتوان از حرکت.آشفتگی در چهره های خانه ها آشکار است،اما خانه علی آشفته حال تر است.زینب،آن دخت استوار،سر بر صدر پدر گذاشته و اشک بر دیدگانش جاری شده است.فرشتگان سر بر پهلوی آن دختر گداشته اند و همراه با او اشک میریزند.به ناگه در خانه کوبیده می شود،در باز می شود،گروهی از کودکان یتیم،با کاسه هایی شیر بر در خانه ایستاده اند،برای پدر با تمام توانشان کاسه ای شیر تهیه کرده اند تا مرحمی باشد بر زخم پدر.آن شب همگی تا سحرگاه،بیدار و پریشان در محضر خدا،گریان وذکرگویان از حق شفای علی را طلب می کردند.آن شب با مشقت زیاد بر شیعیان سحرگاه شد.سپیده بر آسمان کوفه طالع گزید،اذان دگر بار در آسمان ها هفتگانه پیچید و مومنان را بر یاد خدا فراخواند.در دامان محراب مسجد کوفه دیگر علی آرمیده نبود بلکه خون او در آن جاری بود.در آن سحرگاه ملائکه نمازشان را در خانه علی اقامه کردند و به دیدار خداوند شتافتند.خانه علی بوی بهشت را گرفته بود،انوار الهی خانه را روشن کرده بودند و ندایی وحیانی خانه را در بر گرفته بود.سجاده های حسن و حسین در کنار بستر پدر پهن شده بودند و حسن و حسین در حال راز و نیاز با پروردگار.زینب چون مادرش فاطمه زهرا تا اذان صبح در مظهر خدا،آرام گرفته بود و دعا و راز و نیاز می کرد.خورشید بر میانه آسمان نزدیک تر می شد،گویا که لحظه لقاء آسمانیان با علی درحال فرا رسیدن است.درویشان بر در خانه علی زانوی غم زده بودند و خدا را می خواندند.رهروان گریان،دعا می خواندند.زنان و کودکان اشک ریزان انتظار گشایش می کشیدند.یتیمان عرب با کاسه های شیر از هر سو فرا می رسیدند و آن کاسه ها را به پدر می رساندند.مرغان آسمان در حمد و تسبیح خداوند بودند و فرشتگان در رکوع و سجود.از آسمان وحی آمد و بر علی نازل شد و ندا کرد که ای علی،لحظه پیوستن به یار فرا رسیده است.ابواب جنات باز شده اند و فرشتگان منتظر تو هستند،پس آخرین مناجاتت را بر زبان بیاور.به ناگه صوت زیبای حجازی علی در خانه پیچید و پروردگار را فرا خواند و از یار طلب ارحام و اغفار کرد.در پایان کلام فرمود:«کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ.خانه در سکوت غرق شده بود،همه پرسان که آیا لحظه فراق رسیده است یا گشایش بر ما نازل شده است.از آسمان عزرائیل و اسرافیل و میکائیل بر علی نازل شدند.عزرائیل دست بر دستان علی گذاشت و اورا از بستر بلند کرد.میکائیل بر خلائق فرمود که در فراق علی سوگواری کیند و پروردگار را بخوانید.علی دست در دست عزرائیل به همراه ملائکه به بارگاه اعلی پیوست.در آن دم صور اسرافیل دمیده شد و قیامتی در زمین برپا شد.کوه ها بر خود لرزیدند،بال های مرغان شکسته شد،بحار به جوشش در آمدند،احجار بیت الله به لرزش در آمدند.آسمان شکافته شد،روشنایی روز به تیرگی شب کشید.در آن دم صدای شیون و زاری از خانه بلند شد،نهر های اشک از دیدگان جاری شد.به ناگه کاسه های شیر همگی بر زمین فتادند و بشکستند.زنان شیون می کردند،یتیمان زاری می کردند،رهروان اشک می ریختند،مرغان نغمه سوگواری سر دادند.زینب در فراق پدر گریان بود،حسن و حسین بر سجده در آمدند و گریان شدند.در آن زمان،کودکان کوفه بی پدر شدند،درویشان بی یاور شدند،محراب مسجد کوفه بی همدم و مونس شد.باغ فدک بی طبیب شد،شیعیان بی مولا شدند و زمین بی علی شد.در های بهشت گشاده و فرشتگان خوشامدگویان،پیامبر اکرم و دخترش به استقبال علی آمدند،آسمان بهشت گل ریزان شده بود و ندای سلام از هر سو به گوش می رسید.در آن تاریکی روز،شیعیان،علی آن شیر خدا،شاه عرب را از دست دادند.چه اشک ها که در فراق علی ریخته شد،چه فریاد ها که از خانه ها بر آسمان بلند شد و چه کاسه های شیری بر زمین ریخته شد.پروردگارا ما دیدیم علی را آیینه صفات تو،دیدیم او را مظهر عشق تو،دیدیم او را یار تو و دیدیم او را واصف صفات تو.بارالها قرار ده ما را پیروان حقیقی او و برهان ما را از آن آتش که در وصفش عاجزیم.